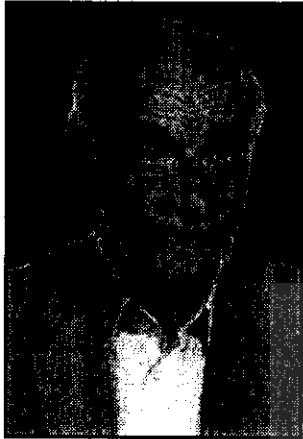


فرازهایی از زندگی و مبارزات دکتر حسین فاطمی

گفت‌وگو با آقای حسین شاه‌حسینی



دکتر مصدق خطاب
به آیت‌الله زنجانی
تجلیلی از
دکتر فاطمی کرده
بود که حدی بر آن
مترتب نبود و او را
به حر تشبیه کرده
بود و این که او حری
بود آزاداندیش،
آزاده فکر و علاوه بر
این، کسی بود که تا
آخرین لحظات
زندگی اش دست از
تفکر من برداشت

■ جناب آقای شاه‌حسینی! از این که وقت خود را به خوانندگان چشم‌انداز ایران اختصاص دادید، بسیار تشکر می‌کنیم. هر ساله با نزدیک شدن به ماه آبان، یاد "سید بزرگوار"، دکتر حسین فاطمی در خاطرهٔ رهروان آزادی زنده می‌شود. او عاشقی بود که هم بینش درستی داشت و هم فردی واقع‌نگر بود. ما یلیم تا شما و دیگرانی که در نهضت مقاومت ملی حضور داشتید، در مورد ارتباطات دکتر فاطمی با آیت‌الله زنجانی و آنچه مربوط به اخلاق، رفتار و کردار ایشان می‌شود توضیحاتی دهید و ناگفته‌هایی را که فکر می‌کنید تا به حال در هیچ جایی چاپ و گفته نشده است برای نسل جوان و نسل آینده بیان فرمایید.

□ بسم‌الله الرحمن الرحیم - قطعاً مطلع هستید که وقتی دکتر مصدق نخست‌وزیری را پذیرفت، دکتر فاطمی را به‌عنوان معاون پارلمانی خود معرفی کرد. این موضوع برای جامعهٔ آن روز بسیار سنگین بود و این سؤال مطرح می‌شد که دکتر فاطمی که هنوز سنش به چهل سالگی نرسیده بود، به چه دلیل باید یک‌باره در آن هیاهوی نفت، معاون پارلمانی دکتر مصدق شود. اعتراضات زیادی از سوی کسانی صورت گرفت که مخالف اندیشه‌های دکتر مصدق و حتی ملی‌شدن صنعت نفت بودند و این مسئله را ضعفی برای دکتر مصدق می‌دانستند. این اعتراضات به‌خصوص از جانب رقبای روزنامه‌نگار مرحوم فاطمی که در رأس آنها میراشرافی، پاینده و فریدپور بودند صورت می‌گرفت. فریدپور مدیر روزنامهٔ "مردم" بود و پاینده هم اهل اصفهان و مدیر مجلهٔ "صبا" بود. میراشرافی هم روزنامهٔ "آتش" را اداره می‌کرد. همچنین در آن زمان در تهران روزنامه‌ای منتشر می‌شد به نام "شلاق" که آقای محسن بگدلی صاحب امتیاز آن بود. روزنامهٔ دیگری هم به نام "عدالت" منتشر می‌شد که بیوک صابر صاحب امتیاز آن بود و از دوستان بسیار نزدیک جمال امامی بود و همواره نظرات جمال امامی و نیروهای لمپن را منتشر می‌کرد. آنها تهمت می‌زدند که ایشان (دکتر فاطمی) در مدرسهٔ آمریکایی‌های اصفهان غسل تعمید داده شده و به‌هیچ‌وجه موازین مذهبی و اخلاقی را رعایت نمی‌کند! با محمد مسعود حشر و نشر داشته و در جلسات خوشگذرانی با او شرکت می‌کند! تحصیلاتش را در فرانسه گذرانده است و هیچ‌گونه آگاهی نسبت به مسائل ایران ندارد. بالطبع عده‌ای هم که در اطراف دکتر مصدق بودند - غیر از حسین مکی که به دکتر فاطمی علاقه داشت و دکتر فاطمی هم به او علاقه‌مند بود - و عناصر دیگری که در احزاب سیاسی آن روز بودند، به دلیل ناآشنایی با دکتر فاطمی شروع به مخالفت کردند. هرچه مخالفت‌ها بیشتر می‌شد، اعتقاد دکتر مصدق به دکتر فاطمی بیشتر می‌شد. به خاطر دارم که در همان تاریخ، روزنامه‌نگاران نامه‌ای نوشتند و بیوگرافی دکتر فاطمی را تجزیه و تحلیل کردند. در آن بیوگرافی، دکتر فاطمی را به‌عنوان عامل سرسپردهٔ انگلیس معرفی کردند. بعدها دکتر مصدق در یکی از نطق‌هایش یا در پاسخ به یک پرسش گفته بود: "اگر هم آن‌طور که شما می‌گویید او عامل و سرسپرده باشد، همان‌طور که خودتان توبه کردید، ایشان هم توبه کرده است و از نظر من "حری" است که می‌تواند از هر حیث موجه باشد." البته این مطلب دال بر این نیست که دکتر مصدق قبول کرده باشد که دکتر فاطمی دارای این ویژگی‌ها بوده‌اند، بلکه دکتر مصدق این مسئله را به این دلیل مطرح می‌کرد که مخالفان از زدن این اتهامات به دکتر فاطمی دست بردارند.

احزابی که در آن زمان بودند از جمله: حزب مردم ایران، مجمع مسلمانان مجاهد و حزب زحمتکشان ملت ایران و حزب ایران به‌هیچ‌وجه این انتخاب را تأیید نکردند و در مقابل آن موضع گرفتند. از ارادتمندان دکتر فاطمی - که در

وقتی اشرف اسم
 دکتر مصدق را
 می آورد،
 دکتر فاطمی
 می گفت: "مصدق
 کبیر"، این لغت
 "کبیر" را اضافه
 می کرد و می گفت:
 "بفرمایید مصدق
 کبیر که به ایران،
 ایرانیّت و حتی به
 سلطنت و مشروطه
 شما آبرو داد و بقای
 سلطنت شما و
 برادر شما در این
 است که حرف های
 دکتر مصدق را
 بشنوید. اگر
 بشنوید سلطنت
 شما دوام و بقایی
 پیدا می کند و یقین
 داشته باشید از بین
 رفتن شما با
 نشنیدن سخنان او
 یکسان است." به این
 جهت بسیار مورد
 کینه شاه و اشرف
 بود

■ این توافق و ائتلاف در چه زمانی صورت گرفت؟

رأس آنها دکتر سعید فاطمی خواهرزاده ایشان بود و در حال حاضر نیز در قید حیات است. شاعر معروفی بود به نام رقابی با تخلص "هاله". وی بعد از انقلاب هم به ایران آمد و مدتی در دانشکده ادبیات تدریس می کرد و چند سال پیش فوت شد. حقیقتی که شاید کمتر کسی بداند این است که شعر "مرا بیوس" که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از رادیو و تلویزیون پخش می شد و خیلی از مارکسیست ها هم تبلیغ کرده بودند که این شعر را سرهنگ مبشری گفته است، در اصل چنین نبوده و هاله این شعر را گفته بود، اما چون نمی خواست دچار مشکل شود، آن را آشکار نکرده بود. بعد هم یکی از خوانندگان خوب به نام گل نراقی آن را خوانده بود. بعدها نیروهای که علاقه مند به نهضت ملی ایران بودند و تا آن تاریخ در احزاب نبودند، در کنار دکتر فاطمی، "سربازان نهضت ملی ایران" را تشکیل دادند.

□ حدود شش-هفت ماه پیش از روی کار آمدن دولت دکتر مصدق نگذشته بود که "سربازان نهضت ملی ایران" را در میدان بهارستان (پاساژ شرکت روزی) تشکیل دادند، ولی در عین حال، حالت تحرّبی که در حزب ایران و دیگر احزاب بود وجود نداشت. در آن زمان حزب توده نقش بسیار بدی بازی کرد و اگر روزنامه های آن زمان را بخوانید، می بینید که به شدت به دکتر مصدق حمله می کردند و به او اتهام امریکایی بودن می زدند؛ که یکی از دلایلش نیز انتخاب دکتر فاطمی بود. ولی اعتقاد دکتر مصدق به دکتر فاطمی آنچنان قوی بود که حدی بر آن مترتب نبود. بعدها در پیام تسلیتی که مرحوم آیت الله حاج سیدرضا زنجانی بعد از شهیدشدن دکتر فاطمی برای دکتر مصدق فرستادند - البته این موضوع بعد از سه سال محکومیتی بود که آقای دکتر مصدق در زندان کشیده بود و به احمدآباد آمده بود - این نامه را به من دادند تا خدمت آقای دکتر مصدق ببرم. من به عنوان شخصی که جزو زارعین دهات اطراف "آق بلاغ" و "حسن آباد کتول" و دهات اطراف احمدآباد وانمود می شد، به آنجا رفتم و این نامه را به شادروان دکتر مصدق رساندم. طبق قرار قبلی که مرحوم حاج سیدرضا زنجانی با شادروان مهندس احمد مصدق می گذاشت، من نامه را در باغ انگوری که در جنوب قلعه احمدآباد بود و دکتر مصدق برای قدم زدن به آنجا تشریف می آوردند به ایشان می دادم. تا فردا صبح در ده بعدی ساکن بودم و مجدداً می آمدم و پاسخ را می گرفتم. بعد از این که نامه ای را که آقای حاج سیدرضا زنجانی داده بودند به آقای دکتر مصدق دادم. آقای مصدق پاسخ نامه را در بسته به من داد و فرمود خدمت ایشان سلام برسانید. سپس من نامه را نزد آقای زنجانی بردم و ایشان گفت: "شاه حسینی آن را برای من خوانم." دکتر مصدق خطاب به آیت الله زنجانی تجلیلی از دکتر فاطمی کرده بود که حدی بر آن مترتب نبود و او را به حرّ تشبیه کرده بود و این که او حرّی بود آزاداندیش، آزاده فکر و علاوه بر این، کسی بود که تا آخرین لحظات زندگی اش دست از تفکر من برنداشت.

دکتر فاطمی قبل از بازداشت، در مخفی گاه خطاب به نهضت مقاومت ملی و آیت الله زنجانی نامه ای نوشته بود و در آن پیشنهاد کرده بود که اگر آقای دکتر مصدق اجازه بدهد - در شرایطی که هم دکتر مصدق و هم حاج سیدرضا زنجانی در زندان است - چون من به دکتر مصدق دسترسی ندارم، شما از ایشان سؤال بفرمایید تا اگر آمادگی دارند در اینجا مطالبی در مورد شخصیت دکتر مصدق و دفاعیات ایشان حاضر کنم و برای شما بفرستم تا در ادامه روزنامه "باختر امروز" منتشر کنید.

آقای زنجانی در نامه اخیرش به دکتر مصدق به این موضوع اشاره کرده بود که "آقا، این مردی بود - اشاره به دکتر فاطمی - که در هیچ شرایطی دست از آن اراده قوی و تفکر آزاداندیش خودش برنداشت" و حتی بعد از آن تاریخ من مطلبی از ایشان نشنیدم تا این که روزی حاج سیدرضا زنجانی به من فرمودند که "آیا می دانی این سید (دکتر فاطمی) چه اندازه بزرگوار بود؟" این مطلبی که می گویم مربوط به پنج - شش سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که گاهی حسین مکی به منزل آقای زنجانی می رفت. حسین مکی برای آقای زنجانی تعریف کرده بود که اشرف پهلوی در زمان دکتر مصدق بسیاری از ما را می خواست و می پذیرفت و تشویق و تهییج می کرد که نسبت به دکتر مصدق، عواطف و علائقی نداشته باشیم. از جمله فاطمی را به دفعات خواسته بود. مکی به آقای زنجانی گفته بود مقاومتی که دکتر فاطمی کرده بود و مطالبی را که به اشرف پهلوی گفته بود از یاد ما نخواهد رفت، ولی متأسفانه هیچ کدام از ما شجاعت و شهامت او را نداشتیم که مقابل اشرف پهلوی به این شکل مقاومت کنیم و وقتی اشرف اسم دکتر مصدق را می آورد، دکتر فاطمی می گفت: "مصدق کبیر"، این لغت "کبیر" را اضافه می کرد و می گفت: "بفرمایید مصدق کبیر که به ایران، ایرانیّت و حتی به سلطنت و مشروطه شما آبرو داد و بقای سلطنت شما و برادر شما در این است که حرف های دکتر مصدق را بشنوید. اگر بشنوید سلطنت شما دوام و بقای پیدا می کند و یقین



ساقی، زندانبان
 قزل قلعه، از قول
 دیگران تعریف می کرد
 که دکتر فاطمی آنچنان
 ابراز قدرت کرده بود
 که در لحظه ای که او را
 روی برانکار گذاشته
 بودند تا داخل
 آمبولانس ببرند
 می گفت: "سربازها،
 نظامی ها توجه داشته
 باشید ما در راه آزادی
 و اعتلای ایران جانمان
 را از دست می دهیم.
 این جان برای شما نیز
 ارزشمند است و شما
 هم کوشش کنید که زیر
 بار دیکتاتوری و
 خودسری نروید.
 خانواده پهلوی
 خانواده ای هستند که
 تافته جدا بافته از ملت
 ایران هستند و این
 تافته در انگلستان
 بافته شده و اینها نان،
 آب و گوشتی که فراهم
 کرده اند همه نشئت
 گرفته از سرمایه گذاری
 انگلستان است و از
 اربابشان جدا نیستند،
 اگر خواستید ایران به
 استقلال برسد، باید در
 ایران حکومت مردمی
 باشد."

داشته باشید از بین رفتن شما با نشنیدن سخنان او یکسان است." به این جهت بسیار مورد کینه شاه و اشرف بود، چرا که شاه آن طور که در گذشته می گفتند از دو اسم بسیار منزجر بود. یکی "مصدق" بود و به هیچ وجه حاضر نبود اصلاً اسم دکتر مصدق را بشنود و در کادر نظامی هم از "سپهبد جم" بسیار ناراحت بود. در آستانه انقلاب هم که عموم آقایان را برای گفت و شنود و همکاری به آنجا می بردند، آقایان دکتر سنجابی، دکتر صدیقی و دکتر بختیار، هر سه می گفتند که شاه می گفت "جم در ارتش نباشد." البته نه این که بخواهم تعریفی از جم کرده باشم، اما این دو خیلی مورد کینه شاه بودند. قطعاً اگر به تاریخ مراجعه کنید، می بینید در آخرین ۲۸ مردادی که شاه در ایران بود و معمولاً آقایان برای تبریک خدمت اعلیحضرت می رفتند، وقتی معمرین و رجال گذشته خدمت شاه شرفیاب می شدند، به دلیل این که می خواستند بدانند شاه خوشش می آید یا نه، یکی از سناتورهای انتصابی به نام حاج عزالملک اردلان به اعلیحضرت گفته بود: "من هر موقع که به شکار می روم، یک تیر هم طرف احمدآباد می اندازم که آن تیر شاید به دشمن شما که ممکن است در بیابان باشد بخورد." آنها برای خوشایند شاه این حرف ها را می زدند. زیرا او خیلی کینه توز بود. این مطلب را حتی خود ساقی به من گفت که بعد از دستگیری دکتر فاطمی و پیش آمدن آن مسائل خاص - چون او در لشکر دو زرهی بود و اوایل هم ساقی رئیس زندان ها نبود - ساقی، زندانبان قزل قلعه، از قول دیگران تعریف می کرد که دکتر فاطمی آنچنان ابراز قدرت کرده بود که در لحظه ای که او را روی برانکار گذاشته بودند تا داخل آمبولانس ببرند می گفت: "سربازها، نظامی ها توجه داشته باشید ما در راه آزادی و اعتلای ایران جانمان را از دست می دهیم. این جان برای شما نیز ارزشمند است و شما هم کوشش کنید که زیر بار دیکتاتوری و خودسری نروید. خانواده پهلوی خانواده ای هستند که تافته جدا بافته از ملت ایران هستند و این تافته در انگلستان بافته شده و اینها نان، آب و گوشتی که فراهم کرده اند همه نشئت گرفته از سرمایه گذاری انگلستان است و از اربابشان جدا نیستند، اگر خواستید ایران به استقلال برسد، باید در ایران حکومت مردمی باشد." متأسفانه اینها تشخیص ندادند و به حکومت مردمی دکتر مصدق و افکار مردم بزرگترین لطمه را زدند. مکاتباتی که دکتر فاطمی با مرحوم حاج سیدرضا زنجانی کرد، بسیار جالب و خواندنی است. مرحوم حاج سیدرضا زنجانی را به این دلیل که شخص اول و بنیانگذار نهضت مقاومت ملی بود و به صرف این که مسائل بعد از ۲۸ مرداد، تعطیل بازار، مجالس و محافل را مطرح می کرد، به زندان بردند. همچنین اعلامیه ای را شخصاً خود آقای حاج سیدرضا زنجانی امضا کرده بود و در آن از مردم خواسته بود در مقابل محاکمات دکتر مصدق بازار را تعطیل کنند و این اعلامیه به دست سپهبد بختیار رسیده بود و او هم دستور دستگیری زنجانی را داده بود. سپهبد بختیار تا آقای زنجانی را می بیند اعلامیه را به ایشان می دهد و می گوید که "این اعلامیه را شما داده اید؟" ایشان می گویند: "بله" بختیار می پرسد که "برای چه داده اید؟" و آقای زنجانی پاسخ می دهند که "فضولی اش به شما نیامده." وقتی بختیار علت را می پرسد، آقای زنجانی پاسخ می دهد: "من مجتهدم و اجتهادم حکم می کند که این نظر را بدهم و تشخیص من این است. شما منافع مردم را

شخصیت
دکتر فاطمی
شخصیتی
استثنایی در تاریخ
نهضت ملی ایران
است. دکتر مصدق
می گفت: "ایشان
شخصیت منحصر
به فردی بود که من
در ایران بعد از
مشروطیت تا به
حال چنین کسی را
با چنین اطلاعاتی
که این گونه در راه
اعتلای ایران
فداکاری کند ندیده
بودم و از این جهت،
ایشان نزد من قابل
احترام است."

تشخیص نمی دهید. این موضوع را خود آقای زنجانی شخصاً به من فرمودند. زنجانی را به زندان لشکر دو زرهی و به سلول انفرادی بردند، وی تصادفاً متوجه می شود که خانمی به آنجا می آید و این طرف و آن طرف می رود، آقای زنجانی به آن خانم می گوید: "برای من جای بیاور" و بعد از او می پرسد: "اینجا چه می کنی؟" آن خانم می گوید: "من اینجا از آقای پرستاری می کنم." آقای زنجانی متوجه می شود که دکتر فاطمی در مجاورت ایشان است. آقای زنجانی در بدو امر شروع به مکاتبه با ایشان روی کاغذ سیگار کرد. آقای زنجانی در نامه اش نوشت: "آقای دکتر من اینجا هستم، چنانچه مطلب و نیازی داشتید به من بگویید." دکتر فاطمی در پاسخ نامه گفته بود: "من نیاز به چیزی ندارم و دست از حمایت آقای دکتر مصدق هم بر نمی دارم و دوست دارم بدانم که شایگان و رضوی چه می کنند و چه حرف هایی زده اند، ولی بر اعتقاد خود استوارم. من هیچ پولی همراه ندارم، اگر توانستید مبلغی پول برایم بفرستید." آقای زنجانی مبلغی را - که به خاطر ندارم چقدر بوده است - در اختیار آن خانم گذاشته بود و او آن را در اختیار دکتر فاطمی گذاشت. این ارتباط موجب شد بعد از این که مرحوم زنجانی از زندان آزاد شد و بیرون آمد، دکتر فاطمی با او مکاتباتی داشته باشد. این مسئله با دوران انتخابات هجدهم تهران همزمان بود و نهضت مقاومت ملی هم در انتخابات شرکت کرد. انتخابات مجلس سنا با مجلس شورا همزمان شده بود. انتخابات مجلس سنا شرایط خاصی داشت و با شرایط مجلس شورا متفاوت بود. در انتخابات مجلس سنا، کاندیداها باید حتماً وزیر، استاندار، سناتور، رئیس دیوان عالی کشور و سفیر کبیر و یا چند دوره وکیل مجلس و یا وکیل پایه یک دادگستری باشند تا حق شرکت در انتخابات به آنها داده شود. دکتر مصدق، مجلس سنا را منحل کرده بود و اعتقادی به آن نداشت. اگرچه از نظر قانونی از مجلس سنا رأی اعتماد گرفته بود، ولی روزی که به قدرت رسید آن را منحل کرد. وی می گفت: "مجلس [سنا] شاهانه است و به هیچ وجه مورد تأیید ما نمی تواند قرار بگیرد."

در اولین دوره مجلس سنا که در تهران برگزار شد، دکتر مصدق جزو هفتاد و پنج نفری انتخاب شد که باید پانزده نفر از اعضای مجلس سنا را از بین این هفتاد و پنج نفر انتخاب می کردند. یادم هست که آن روز در تهران غوغایی به پا شده بود. فرمانداری تهران در میدان ارک بود. قرار بود این هفتاد و پنج نفر بروند و پانزده نفر تهران را انتخاب کنند. در آن شرایط ما را هم خیر کردند. ما به جلوی بازار رفتیم و از آنجا به جلوی فرمانداری تهران در میدان ارک رفتیم. در آن موقع دیدیم که دکتر مصدق، عصا به دست از ماشینش پیاده شد و در حالی که دکتر فاطمی زیر بغلش را گرفته بود، به داخل فرمانداری رفتند. ما شعارهایی دادیم و پلیس آمد و ما را متفرق کرد. شب متوجه شدیم که دکتر مصدق پاکتی به فرماندار تهران داده و گفته است که من خواهش می کنم بعد از اخذ رأی و قرائت آرا، این پاکت را باز کنید و بخوانید. فرماندار هم قبول کرده بود. وقتی پس از اخذ رأی و قرائت آرا پاکت را باز کردند و خواندند، متوجه شدند همان پانزده نفری که بیش از این دکتر مصدق در پاکت نوشته بود انتخاب شده اند. دکتر مصدق هم در مجلس فریاد زد: "این پانزده نفر به این دلیل انتخاب شدند که اعلیحضرت دستور دادند تا به وسیله آقای سید جلال تهرانی بین آقایان اسامی توزیع شود تا بدانند که اعلیحضرت تمایل دارند که این آقایان انتخاب بشوند. این پانزده نفر را که شاه دستور داده انتخاب شوند، پانزده نفر را هم خودش رسماً انتخاب می کند، در نتیجه این مجلس، مجلس سلطنتی است، نه مجلس ملی و از این جهت نمی تواند مورد تأیید من قرار بگیرد."

همان زمان روزنامه باختر امروز که تازه منتشر شده بود، این موضوع را تیتراژ کرده بود و در تهران خیلی سروصدا راه انداخت. همین حرکات موجب شد که در انتخابات مجلس شورا، یک حرکت نیمه ملی در ایران شکل بگیرد. از این جهت دکتر مصدق مجلس سنا را منحل کرد، ولی سرانجام در مجلس سنای آخر دکتر مصدق رأی تمایل گرفت. آن روز که دکتر فاطمی زیر بغل دکتر مصدق را گرفت و آورد می تواند نشان دهنده این امر باشد که دکتر فاطمی حتی در اندیشه های دکتر مصدق هم مؤثر بود. نهضت مقاومت ملی اسامی کاندیداهای دوره هجدهم مجلس شورا و سنا را معرفی کرد و اسم آقای دکتر فاطمی - که وزیر خارجه و معاون نخست وزیر قبل از کودتا بود - در فهرست نامزدهای خودش به عنوان دوازده نفر از مجلس شورا از تهران و هفتاد و پنج نفر تهران در مجلس سنا معرفی نکرد. آن موقع در کمیته نهضت مقاومت ملی کسانی بودند که در آستانه انتخاب آقای دکتر فاطمی هم برای معاونت مخالفت می کردند و اشخاصی هم بودند که بسیاری از مسائل روی آنها اثر گذاشته بود و در نتیجه آنها هم در کمیته نهضت مقاومت ملی مخالفت کرده بودند و شخصیت دکتر فاطمی را به دلیل مطالبی که در روز ۲۶ مرداد گفته بود زیر سؤال برده بودند و مطرح می کردند که نباید چنین کسی را به عنوان کاندیدا معرفی کنیم. این خبر به گوش دکتر فاطمی



دکتر فاطمی در بیمارستان نجمیه تهران در حالیکه اعتبار نامه نمایندگی دوره هفت را مطالعه می کند پس از ترور بر سر مزار محمد مسعود

دکتر فاطمی چهره‌ای بود که نحوه روزنامه نگاری را در این مملکت تغییر داد. محمد مسعود نیز این کار را انجام داد و گر نه تا آن تاریخ به جای روزنامه نگاری، وقایع نگاری می کردند. اگر تمام روزنامه‌های گذشته مملکت را نگاه کنید، تا پیش از فاطمی، هیچ کدام از روزنامه‌ها راجع به سیاست روز و سیاست جهانی اظهار نظر نمی کردند، بلکه تنها وقایع نگاری می کردند

رسید. دکتر فاطمی یادداشتی بسیار دلسوزانه به آقای زنجانی داده بود با این عنوان که "چه شد آقایان چنین کم لطفی ای کردند؟" آقای زنجانی از طریق همان بیک به دکتر فاطمی پاسخ می دهد: "اشتباهی شده بود و بعد از رأی گیری متوجه شدند که دچار اشتباه شدند و شما ان شاء الله خواهید بخشید. شما سید بزرگواری هستید و مورد غیظه بسیاری قرار دارید و این امر ناشی از همین غیبه‌هایی است که نسبت به شما وجود دارد."

■ چه کسانی با نامزد شدن دکتر فاطمی مخالفت کردند؟ آیا شما در آن جلسه حضور داشتید؟ آقای زنجانی مطرح کرده است که نرم ترین مخالفت با دکتر فاطمی، مخالفت مرحوم بازرگان بود. دکتر بختیار هم در آن جلسه خیلی تند صحبت کرده بود. □ در آن روزها افکار عمومی تا اندازه‌ای نسبت به دکتر فاطمی مشکوک بود، در نتیجه در بدو امر نام ایشان را خط زدند، ولی بعد پشیمان شده بودند و مکاتبه‌ای هم که آقای حاج سید رضا زنجانی با او کرد، تقریباً حالتی از عذر خواهی و شرمندگی داشت. به همین دلیل از آن تاریخ به بعد آقای دکتر فاطمی همسر، فرزند و زندگی اش را به حاج سید رضا زنجانی سپرد و شاید کمتر کسی این را بداند که ایشان تا هنگام مرگ برای کمک خرج پسر دکتر فاطمی هم‌ماهه مقادیری پول به خواهر آقای دکتر فاطمی (مادر دکتر سعید فاطمی) می داد تا در اختیار همسر ایشان، خانم پیروش سلطوتی - که دختر یک سرتیپ بازنشسته بود - بگذارد. این کار بعضی مواقع توسط من و بعضی مواقع توسط خواهر دکتر فاطمی انجام می شد. آقای زنجانی حتی به مرحوم آیت الله حاج سید ابوالفضل زنجانی برادر بزرگ خود هم سفارش کرده بود و مرحوم سید ابوالفضل هم حدود یک سال این کار را انجام می داد. آقای زنجانی می گفت: "این پسر - اشاره به پسر دکتر فاطمی - نور چشم ماست، او را اداره کنید." ایشان معتقد بود که او باید به دنبال تفکر پدرش برود.

شخصیت دکتر فاطمی شخصیتی استثنایی در تاریخ نهضت ملی ایران است. دکتر مصدق می گفت: "ایشان شخصیت منحصر به فردی بود که من در ایران بعد از مشروطیت تا به حال چنین کسی را با چنین اطلاعاتی که این گونه در راه اعتلای ایران فداکاری کند ندیده بودم و از این جهت، ایشان نزد من قابل احترام است." دکتر مصدق در نامه‌ای که به آقای زنجانی نوشتند، مطرح کردند: "تاریخ حتماً اسم او را زنده نگه خواهد داشت؛ چرا که او می تواند آموزش دهنده همه وطن دوستان باشد و من در مقابل تمام بی حرمتی‌ها و کج اندیشی‌هایی که دیگران نسبت به او داشتند، از طرف مردم از ایشان عذر خواهی می کنم."

■ این نامه‌ها در جایی چاپ نشده است؟

□ اینها در حدود هفتاد نامه است. نامه‌هایی که مربوط به دکتر مصدق و حاج سید رضا زنجانی است در جایی منتشر نشده است. رساننده بعضی از این نامه‌ها خود من بودم، بعضی را هم مرحوم زنجانی برایم خوانده بود. دکتر فاطمی چهره‌ای بود که نحوه روزنامه نگاری را در این مملکت تغییر داد. محمد مسعود نیز این کار را انجام داد و گر نه تا آن تاریخ به جای روزنامه نگاری، وقایع نگاری می کردند. اگر تمام روزنامه‌های گذشته مملکت را نگاه کنید، تا پیش از فاطمی، هیچ کدام از روزنامه‌ها راجع به سیاست روز و سیاست جهانی اظهار نظر نمی کردند، بلکه تنها وقایع نگاری می کردند. فاطمی و مسعود نحوه نگارش روزنامه را عوض کردند و به مردم قدرت تفکر دادند و اندیشه مردم را باز کردند. باید بگویم سهم دکتر فاطمی در ملی شدن صنعت نفت، بیشتر از همه شخصیت‌های سیاسی ایران بوده است و به همین دلیل هم بیشتر از همه به او فشار آوردند.

■ به چه دلیلی معتقدید که نقش دکتر فاطمی در ملی شدن صنعت نفت از دیگران بیشتر بوده است؟

□ به این دلیل که ایشان علل بدبختی و بیچارگی ملت ایران را ریشه‌یابی کرده است. وی ریشه این بدبختی‌ها را استعمار می دانست و معتقد بود که استعمار به وسیله دربار رخنه پیدا می کند. به این جهت روبه روی دربار استاد. عامل مؤید دربار را سیاست انگلستان می دانست. وی در سفارت انگلستان را بست. بعد از سالیان سال رابطه با انگلیس را قطع کرد. شب، روزنامه‌ها نوشتند که امروز به دلیل این که هیچ کس در سفارت انگلیس نبود، کلاغ‌ها روی درختان سفارت انگلیس قارقار می کردند و در آنجا آزادانه فریاد می زدند و برای بدبختی دولت انگلستان و از این که بریتانیای کبیر تبدیل به دولت انگلستان شده گریه می کردند. تنها کسی که در سطح جهان توانست در مقابل

سیاست استعمار انگلیس بایستد و مقاومت کند، دکتر فاطمی بود. در بدو امر نظر دکتر مصدق قطع ارتباط با انگلیس و بستن سفارت نبود، ولی وقتی مسئله به این نحو پیش آمد و آقای مفتاح که سمت معاونت داشت زیر بار نرفت، دکتر فاطمی با قاطعیت به خانه دکتر مصدق آمد و گفت که امروز در سفارتخانه را می بندم و این لانه جاسوسی را تعطیل می کنم. او بود که چنین کاری کرد و هنوز ملت ایران قدر این کار را نمی داند و نمی داند که این استعمار پیر یعنی انگلستان در تمام کارهای ایران نقش اساسی دارد و منافع استعماری خود را تأمین می کند. دکتر فاطمی طیبی بود که درد را خوب شناخت و سیاست انگلستان با کشتن او انتقام گرفت تا به جهانیان نشان دهد که هر کس با سیاست انگلستان در بیفتد و مقابله کند، دچار این بحران ها خواهد شد.

■ زمانی که دکتر فاطمی در مخفی گاه بود، ظاهراً توطئه ها و برنامه هایی در حال تکوین بود تا ایشان را نزد دوستانشان چهره ای منفی و خائن نشان دهند.

□ بسیاری از جمله چپ ها حاضر بودند که دکتر فاطمی از مخفی گاه بیرون بیاید و رادیو را در اختیار دکتر مصدق بگذارند تا پیامی بدهد و دکتر فاطمی هم بعد از دکتر مصدق چنین کاری بکند، ولی دکتر مصدق زیر بار نرفت و از طریق حاج سیدرضا زنجانی این پیام را به دکتر فاطمی داد و او هم منصرف شد، چرا که حرکت، حرکتی چپ بود و پیش از آن که شبکه نظامی حزب توده لو برود، حزب توده مایل بود این کار را انجام دهد، ولی اینها (دکتر مصدق و دکتر فاطمی) زیر بار این کار نرفتند و معتقد بودند که خونریزی می شود و مصلحت مردم ایران هم نیست.

■ این موضوع پیش از لورفتن شبکه افسران حزب توده بود؟

□ بله، پیش از لورفتن شبکه افسران چنین برنامه ای تنظیم شد و به حاج سیدرضا زنجانی هم پیام دادند. ایشان هم این پیام را رساند. اما دکتر مصدق مخالفت کردند، چرا که معتقد بودند ملت ایران در اثر این ضایعه چند دسته شده و توفیقی در این کار برای ملت ایران به جز خون و خونریزی حاصل نخواهد شد.

■ گفته می شود که افرادی در صدد منفی نشان دادن چهره دکتر فاطمی بودند و در نامه ای که خود دکتر فاطمی به نهضت مقاومت ملی می دهد، از مدیر مجله فردوسی نام می برد و اشاره می کند که اینها در صددند تا چهره مرا خراب کنند. مدیر مجله فردوسی چه کسی بود؟

□ شخصی به نام جهان بانویی، از وابستگان دربار بوده است.

■ گفته می شود که وی در ظاهر طرفدار دکتر مصدق هم بوده و مقاله هایی هم در طرفداری از ایشان می نوشته است؟

□ بله، در ظاهر از دکتر مصدق طرفداری می کرد. همان گونه که در حال حاضر نیز بعضی می گویند دکتر مصدق دارای تفکر ملی بوده، ولی اطرافیانش شخصیت هایی بودند که او را آلوده کردند و از این رو به حزب ایران حمله می کنند، چرا که مسئله دکتر مصدق در سطح جهان جاقفاده است و نمی توانند نسبت به او انتقادی داشته باشند و به همین جهت از اطرافیان شروع می کنند و از آنها انتقاد می کنند تا به این شکل این تفکر را در جامعه بکوبند. آنها می دانند که اگر سرشاخه ها را بزنند، خود اصل و تنه دیگر نیرویی ندارد. در حال حاضر هم این گونه رفتار می کنند و چیزی در مورد حاج سید محمود طالقانی، مهندس بازرگان و ... نمی گویند، ولی مطرح می کنند که اطرافیان، آنها را منحرف کردند و در قالب این موضوع و با یک برنامه تنظیم شده او را از شخصیت، حیثیت و نیروی داخلی می اندازند. به عنوان مثال هاشمی حائری مدیر روزنامه "اتحاد ملی" یا "طلوع" که از وابستگان دربار هم بود، در روزنامه اش می نوشت که متأسفانه طرفداران و همکاران دکتر مصدق بد بودند، یعنی دکتر مصدق را از این همکاران جدا می کرد.

■ شما قطعاً در تظاهرات ۲۶ مرداد که توسط هواداران دکتر مصدق و مردم بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد شکل گرفت حضور داشتید، مایلم بدانیم که در آن روز چه گذشت و دکتر فاطمی در آن روز چه مطالبی را مطرح نمودند؟

□ انبوهی از مردم در آن تظاهرات شرکت داشتند. مردم دیگر به هیچ وجه شاه را قبول نداشتند. چنانچه کسی می خواست شعاری غیر از ضدسلطنت بدهد، مردم نمی پذیرفتند. همان روز آقای حاج محمد حسین راسخ افشار - که نماینده جامعه اصناف و بازرگانان آن روز و شخصیت بسیار ممتازی بود و همچنین از اطرافیان و حامیان سیدحسن مدرس نیز بود - در میدان بهارستان بالای بالکن دفتر خانه سیدمحمد علی حجازی فریاد زد و اولین جمله ای که گفت به این مضمون بود: "شما می دانید که امروز برای چه جمع شده اید؟ امروز آمدید به یاد فرزند کسی که پدرش می خواست ایران را به یک عباسی به انگلستان بفروشد - اشاره به قرارداد وثوق الدوله - شماها در آن

باید بگویم سهم
دکتر فاطمی در
ملی شدن صنعت
نفت، بیشتر از همه
شخصیت های
سیاسی ایران بوده
است و به همین
دلیل هم بیشتر از
همه به او فشار
آوردند

دکتر فاطمی طیبی
بود که درد را خوب
شناخت و سیاست
انگلستان با کشتن
او انتقام گرفت تا به
جهانیان نشان دهد
که هر کس با
سیاست انگلستان
در بیفتد و مقابله
کند، دچار این
بحران ها خواهد شد

در آخرین کاغذ،
دکتر فاطمی نوشته
بود که "مرگ من
قطعی شده و شما
دیگر از من یادداشتی
نخواهید دید. این
آخرین یادداشت من
است و امیدوارم راهی
را که انتخاب کرده‌ام،
بتوانم تا آخرین
لحظه با همان تفکر و
نگرش، جان به جان
آفرین تسلیم کنم" و
در آخرین جمله‌اش
خطاب به آقای
زنجانی نوشته است
که التماس دعا دارم،
مرا دعا کنید



دوران نبودید. یک عباسی هیچ است، ولی او می‌خواست شرف، ناموس، مملکت، حیثیت و فرهنگ شما را بفروشد و الحمدلله پسرش از این مملکت فرار کرد و رفت. ما حتی برای رفتن او فاتحه نمی‌خوانیم و از دکتر مصدق و دوستان او حمایت می‌کنیم تا از این تاریخ به بعد جهانیان بدانند که ما مردم چه باسواد، چه بی‌سواد و چه کارگر... همه افشار مردم را می‌گفت... می‌خواهیم در یک مملکت آزاد و مستقل زندگی کنیم. خودمان تصمیم بگیریم. در مملکتمان را هم به روی کسی نمی‌بندیم. هر چه داریم با دنیا می‌خوریم و هر چه هم دنیا دارد، باید با ما بخورد، ولی باید عادلانه عمل کنیم. ما دیگر نوکر نیستیم، ارباب هم نیستیم، بلکه انسان هستیم." آخرین سخنران آقای دکتر فاطمی بود.

■ بعد از راسخ افشار، سخنران چه کسی بود؟

□ دکتر شایگان سخنرانی کرد و بعد بر سر خواندن قطعنامه بین آقای کریم پور شیرازی و آقای ابراهیم کریم آبادی اختلاف افتاد؛ چرا که قرار بود ابراهیم کریم آبادی به نام اصناف بخواند، ولی بعد گفتند که کریم پور شیرازی بخواند و در آخر مهندس رضوی قطعنامه را خواند و پیش از خواندن قطعنامه، آقای دکتر فاطمی آمد. زمانی که دکتر فاطمی پشت میکروفون قرار گرفت، جمعیت در میدان بهارستان از جا کنده شد.

■ مردم اطلاع داشتند که دکتر فاطمی دستگیر و سپس آزاد شده است؟

□ بله، صبح رادیو اعلام کرد که اینها آزاد شدند و سپس رادیو لحظه به لحظه از دکتر فاطمی و این که در کنار مصدق است گزارش می‌داد و گفته‌های دکتر مصدق، زیر کزاده و... را منعکس می‌کرد. مجلس شورا هم تشکیل شد. سرگرد مولوی، حافظ دفتر آقاسید محمدعلی حجازی بود. بعد مشخص شد که مولوی هم جزو عوامل کودتا بوده است. اما در آن موقع مشخص نبود. چون او افسر ورزشی بود و من هم ورزشکار بودم، او را می‌شناختم. دیدم که جلوی راه پله‌های دفتر خانه، مولوی ایستاده است و تعداد بسیار زیادی

نیز ایستاده بودند. فاطمی ناهار را هم نزد آقاسید محمدعلی حجازی در دفتر خانه خورد و آنجا استراحت کرد، حالش چندان مساعد نبود زیرا به او بسیار بی‌احترامی کرده بودند. موقعی که جلوی تریبون آمد گفت: "من را بدون این لباس، با لباس استراحتم، در شرایطی که در روشویی بودم و سر و صورت خود را می‌شستم تا برای آسایش بروم، نوکران استعمار انگلیس که ضربه خورده بودند، از فرصت استفاده کردند و از داخل خانه به کاخ سعدآباد محل استقرار... چیزی گفت که تقریباً برای شاه توهین آمیز بود... و پیشگاه نوکر استعمار بردند. ولی مردم، تفکر دکتر مصدق و راهی که او برای ملت ایران انتخاب کرده بود و با کمک خداوند متعال این طرح را شکست داد و اکنون من در خدمت شما هستم. شاه که نوکر استعمار بود، به‌اربابان خود پناه برد."

■ شنیده‌ایم که مردم در روز ۲۶ مرداد شعار می‌دادند که:

"ما پیرو قرآنیم، ما شاه نمی‌خواهیم."

□ مردم این شعار را از اول می‌گفتند، یعنی تقریباً از صبح روزی که اعلام کردند شاه رفت این حرف شروع شد که ما دیگر شاه نمی‌خواهیم. منتها هر دسته برای خودشان شعاری می‌دادند، ولی شعار دولتی نبود، شعار مردم بود. حتی پایین کشیدن مجسمه هم کار مردم بود، نه دولت. دولت به این کارها مایل نبود و مقاومت‌هایی هم کرد، ولی مردم خواستار این بودند که جرئت‌فیل بیاورند و دولت هم به نتیجه نرسید، چون چپ‌ها و حزب توده به شدت تحریک می‌کردند تا مجسمه‌ها را پایین بیاورند و حتی کوشش کردند که غیر از پرچم ایران، پرچم‌های دیگری را هم در توپخانه بالا ببرند، اما مردم پاره کردند. غلیان عمومی و جنبش مردمی بود و نمی‌شد جلوی آن را گرفت. هر حرکتی یک واکنش پیدا می‌کرد، در نتیجه خود مردم مجسمه‌ها را پایین آوردند و دولت دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را

خواهر دکتر فاطمی
روی قبر برادرش
افتاد و شروع به
گفتن مطالبی کرد و
مشغول خواندن
خطبه حضرت زینب
شد و هیجان
بسیاری در آنجا
ایجاد شد. به محض
این که سعید فاطمی
خواست صحبت
کند، ممانعت
کردند. جوانی دو
شاخه گل روی قبر
گذاشت و گفت: "من
چیزی ندارم. اینها
که این طرف
خوابیده اند - اشاره
کرد به آرامگاه
شهادی سی تیر - اول
جان داده اند و تو به
آنها متصل هستی.
خدا به حق جد هات
زهرا (س) تو و اینها
را بیامرزد و خدا -
ان شاء الله - ریشه
آنها را که این فضا
را برای ما ایجاد
کرده اند بکند."

نداد. احتمال دارد افرادی که در داخل احزاب بودند رفته باشند و این کار را کرده باشند، ولی این گونه نبود که رهبری حزب تصمیم گرفته و دستور داده باشد که بروید مجسمه ها را پایین بیاورد و یا این حرف ها را بزنید. در ظرف آن دو روز اختیار دست مردم بود. تا صبح ۲۸ مرداد، مردم شعارها را انتخاب می کردند و نظر می دادند.

■ دکتر فاطمی در سرمقاله هایش در باختر امروز، همواره عادت داشت که یک آیه از قرآن یا سخنی از ائمه اطهار بنویسد. آیا او تعلیمات مذهبی خاصی دیده بود؟

□ ایشان در نائین متولد شده بود و پدرش فردی متدین بود. متدینین ما - آنهایی که کاسب بودند - همه شان در بدو امر هم کتب مذهبی را می خواندند و خانه های شان هم نزدیک مسجد و محراب بود. پدر ایشان در نائین شخصیتی مذهبی و از علما بود. وقتی تحصیلات ابتدایی دکتر فاطمی تمام شد، به اصفهان آمد و در آنجا دوره متوسطه را دید و سپس به فرانسه رفت. ایشان ریشه مذهبی داشتند و شما می دانید که در گذشته ریشه های مذهبی در خانواده ها از طریق پدر و مادر سر سفره و غذا و در برخورد ها، آشنایی ها و رفتن به جلسات مذهبی به همراه پدر و مادر شکل می گرفت. مثلاً امامزاده ای به نام امامزاده یحیی در خیابان ری تهران بود و قبرستانی در آن بود که بیشتر آخوندهای بزرگ آن زمان را آنجا دفن می کردند. محمدرضا شاه دستور داد آنجا را با خاک یکسان کردند و زمین فوتبال و والیبال و بسکتبال به نام زمین نمره شش درست کردند. فقط یک قبر کوچک باقی مانده بود. دکتر فاطمی بر مبنای اعتقادات و انگیزه های مذهبی اش، دستور داد امامزاده را دوباره بازسازی کردند، بازاری ها را خبر کردند و در آنجا یک سالن نماز و مسجد بسیار خوبی درست کردند.

در آلمان مسجدی است به نام مسجد هامبورگ که ایرانی ها در زمان وزارت امور خارجه دکتر فاطمی ساخته اند. جمع آوری پول برای ساخت این مسجد، در زمان مرجعیت آقای بروجردی بود. حاج میرزا علی کاشانی، آقای دستمالچی و آقای کازرونی تجاری بودند که در هامبورگ بودند و آقای دکتر فاطمی نیز جلسه ای در هامبورگ تشکیل داد و برای ساختن آن مسجد سرمایه گذاری کردند و دولت هم در این زمینه کمک کرد. همچنین نامه ای هم به آیت الله بروجردی نوشت و ایشان هم این حرکت را تأیید و نماینده ای اعزام کرد. به یاد دارم در آن زمان ده یا صد هزار تومان در این زمینه هزینه شد. حاج سیدرضا زنجانی نیز در ساختن این مسجد نقش داشت، زیرا مکاتباتش در این مورد با آقای بروجردی از طریق حاج سیدرضا زنجانی یا مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری بود و آن پول را هم آن آقایان حواله کردند.

دکتر سید حسین فاطمی در یک خانواده مذهبی که ریشه و اعتقادات مذهبی داشت، بزرگ شده بود و مانند آقایان مهندس بازرگان و وزیر کزاده در فرانسه درس خوانده بود. ایشان علی رغم تحصیل در یک محیط غربی، موازین دینی و مسائل اعتقادی را رعایت می کردند و تحصیل در فرانسه موجب دوری ایشان از دینداری و ریشه های اعتقادی نشد. به همین دلیل توده های مردم نسبت به دکتر فاطمی و همچنین حسین مکی اعتقاد عمیق تری داشتند، چرا که آنها دارای ریشه های مذهبی قوی تری نسبت به آقای دکتر بقایی بودند.

■ شما قطعاً در روز دفن دکتر فاطمی در ابن بابویه حضور داشته اید. می گویند خواهر ایشان - خانم سلطنت فاطمی - در آنجا خطبه حضرت زینب (س) را به زبان عربی از حفظ خوانده است.

□ این موضوع مربوط به روز دفن ایشان نیست، بلکه مربوط به شب هفت است، چون در آن زمان نهضت مقاومت ملی تشکیل شده بود. طبق دستور، تعداد بسیار زیادی از ما جلوی در ابن بابویه ایستاده بودیم، سرگرد مولوی که در آن زمان درجه سرهنگی گرفته بود، با تعدادی نظامی ایستاده و در چوبی را بسته بودند و اطراف هم در محاصره بود. خواهر دکتر فاطمی و آقای سعید فاطمی خواهرزاده دکتر فاطمی نیز بودند. ما در حدود پانصد نفر بیشتر نبودیم و تک تک آمدیم. پلیس بسیار مزاحمت ایجاد می کرد. مشهدی اسماعیل کریم آبادی، رئیس اتحادیه صنف قهوه چی و حاج آقا علی قهوه چی که از علاقه مندان به نهضت ملی و از معتقدین به تفکر دکتر مصدق بودند را به کمیته نهضت مقاومت ملی از طریق مرحوم ابراهیم کریم آبادی دعوت کرد، هر دو آمدند. آنها جلوی جمعیت آمدند و داخل ابن بابویه رفتند. البته قصدمان این بود که این دونفر جلو بروند و ما کم کم از پشت سر وارد شویم تا بینیم واکنش چیست. مشهدی اسماعیل کریم آبادی در حالی که عبای زردی بر دوشش بود و حاج علی قهوه چی هم با یک عبای زرد و عرق چین جلو آمدند تا این که مأمورین گفتند ورود به ابن بابویه قذغن است. مشهدی اسماعیل کریم آبادی گفت: "چه چیزی قذغن است؟ برای چه قذغن است؟ من می خواهم بروم برای یک بچه سیدی فاتحه بخوانم. شب هفتش است. شما بی دین ها، شما لا مذهب ها..." و بلند بلند شروع به اعتراض کرد. حاج آقا علی هم پشت سر ایشان

شروع به اعتراض کرد و ما هم پشت سرشان فشار آوردیم تا در باز شد و مستقیم به سر خاک رفتیم. خواهر دکتر فاطمی روی قبر برادرش افتاد و شروع به گفتن مطالبی کرد و مشغول خواندن خطبه حضرت زینب شد و هیجان بسیاری در آنجا ایجاد شد. به محض این که سعید فاطمی خواست صحبت کند، ممانعت کردند. جوانی دو شاخه گل روی قبر گذاشت و گفت: "من چیزی ندارم. اینها که این طرف خوابیده اند - اشاره کرد به آرامگاه شهدای سی تیر - اول جان داده اند و تو به آنها متصل هستی. خدا به حق جدهات زهرا (س) تو و اینها را بیامرزد و خدا - ان شاء الله - ریشه آنهايي که این فضا را برای ما ایجاد کرده اند بکند." بعد گفتند که دسته جمعی بیرون بیایم. تنظیم کننده این برنامه، کمیته نهضت مقاومت ملی به رهبری مرحوم حاج سیدرضا زنجانی بود. ایشان کوشش بسیاری کرد تا از کشتن دکتر فاطمی جلوگیری کند. به همین منظور نیز اشخاصی را به قم نزد آقایان و مراجع فرستاد، ولی یکی از مراجع تقلید گفته بود: "به آقای زنجانی بگویند که او (دکتر فاطمی) پنجه در پنجه انگلستان انداخته است و به این دلیل اینها به هیچ وجه حاضر نیستند کاری انجام بدهند و من برای شما متأسفم." و پیغام داده بود اگر مشکل مالی باشد، حاضر کمک مالی بکنم که آنها پاسخ منفی دادند. برای این که از کشتن فاطمی جلوگیری شود، اقدامات زیادی شد. بسیاری از جمله قائم مقام، رفیع، صدراشراف و مراجع تلاش کردند، ولی همان طور که اشاره کردم، انگلستان کینه شدیدی نسبت به دکتر فاطمی داشت؛ چرا که وی در سفارت انگلیس را بست. این صحیح است که دکتر مصدق رهبری این کار را برعهده داشت، ولی پیشنهاد دهنده اصلی دکتر فاطمی بود و دکتر مصدق آن را به ثمر رساند.

■ آقای نصرت الله خازنی در گفت و گو با یاس نو گفته اند هنگامی که ایشان را با برانکارد می بردند، ایشان تب شدیدی داشت و ناچار یک ملحفه روی او انداختند و همان جا روی برانکارد به ایشان تیراندازی کرده و وی را به شهادت رسانیدند.

□ آنچه بعدها آقای زنجانی به ما می گفتند این گونه بود که نتوانستند ایشان را به تیر چوبی اعدام ببندند. حالا این که دقیقاً چگونه به ایشان تیراندازی کردند، من اطلاعی ندارم. آن خانم پرستار بعدها به آقای زنجانی گفته بود که دکتر فاطمی در حالت اغما بوده است. آن خانم بیکی بود که کاغذها را به آقای زنجانی می داد و وقتی مطالب لورفته بود، آقای زنجانی کاغذها را نزد آقای حجت الاسلام مشکوری امام جماعت قلهک و از اعضای هیئت علمیه گذاشته بود. در آخرین کاغذ، دکتر فاطمی نوشته بود که "مرگ من قطعی شده و شما دیگر از من یادداشتی نخواهید دید. این آخرین یادداشت من است و امیدوارم راهی را که انتخاب کرده ام، بتوانم تا آخرین لحظه با همان تفکر و نگرش، جان به جان آفرین تسلیم کنم" و در آخرین جمله اش خطاب به آقای زنجانی نوشته است که التماس دعا دارم، مرا دعا کنید.

■ آقای زنجانی در گفت و گو با آقای صدر حاج سیدجوادی گفته اند که گوجه فرنگی هایی را که برایشان از بیرون آورده بودند به آن خانم پرستار می دهند تا برای دکتر فاطمی ببرد، ولی او می گوید که آن بنده خدا اصلاً نمی تواند چیزی بخورد. حتی گفته می شود چون حال ایشان بد بوده است، به عمد در سلولش را می بستند که عرق شدیدی کند و بعد ناگهان در را باز می گذاشتند تا در معرض سرما قرار بگیرند و از این رو همیشه در حال تب و لرز بود.

□ در مجموع دکتر فاطمی نمی توانست با آن ناراحتی هایی که برایش ایجاد کرده بودند و آن ضرباتی که به او زده بودند - یک بار بر سر مزار محمد مسعود، یک بار مقابل شهربانی و یک بار دیگر در زندان - حال مساعدی داشته باشد. انسان سالم هم در زندان دچار بحران و ناراحتی می شود. جراحی های عمیقی روی دکتر فاطمی صورت گرفته بود و بعد از آن هم دوباره مضروب شده و بعد هم به زندان افتاده بود. در نتیجه مسلماً در حالت تب و مریضی بوده است.

■ گفته می شود شاه به دکتر فاطمی گفته بود: "من به تو پیشنهاد می کنم که نخست وزیر بشوی و مصدق برود استراحت کند." گویا چهار ساعت با او صحبت داشته است. شاه به او می گوید که خواهش می کنم اینها را به مصدق نگویند. فاطمی همان جا می گوید که من همه چیز را می گویم و برای مصدق تعریف می کند. شاه هم از این جهت که فاطمی تمام نیت درونی اش را به مصدق انتقال داد، از او کینه به دل گرفت. آیا شما از جزئیات این ماجرا و دیدار اطلاعی دارید؟

□ من اطلاعات زیادی در این مورد ندارم. آنچه می دانم از مرحوم زنجانی شنیده ام. مرحوم زنجانی نقل می کرد

دکتر مصدق در نامه ای که به آقای زنجانی نوشتند، مطرح کردند: تاریخ حتماً اسم او را زنده نگه خواهد داشت؛ چرا که او می تواند آموزش دهنده همه وطن دوستان باشد و من در مقابل تمام بی حرمتی ها و کج اندیشی هایی که دیگران نسبت به او داشتند، از طرف مردم از ایشان عذرخواهی می کنم."

کوشش استعمار
این بود که از طریق
مردم و پارلمان
حرکت دکتر مصدق
را متوقف و او را از
کار برکنار کند و نه
از طریق کودتا و
براندازی که در
تاریخ باقی بماند و
مردم با آن مخالفت
کنند. در حال حاضر
هم که حدود
پنجاه سال از آن
دوران گذشته است،
اشخاصی که سن و
سال و اطلاعاتشان
در حد کافی نیست،
کودتای بیست و
هشت مرداد را قیام
می نامند و
می خواهند به آن
شکل مردمی بدهند،
در حالی که امریکا و
انگلیس آن را کودتا
می نامند، عده ای
به دلیل خودسری و
خودخواهی متوسل
به این لغات
می شوند

که در بدو امر شاه چند دیدار با آقای دکتر فاطمی داشت. یکی از ویژگی های اشرف پهلوی این بود که اشخاصی را دعوت و در این دیدارها مسائلی را مطرح می کرد. وی دیدارهایی با مکی و دکتر فاطمی داشته و از آنجا که اشرف زبان فرانسه را به خوبی می دانست، در این دیدارها با دکتر فاطمی به فرانسه صحبت می کرد تا مبادا بعدها برایش مشکلاتی ایجاد شود. در این دیدارها اشرف به دکتر فاطمی پیشنهادهای بسیاری کرده بود. پیش از کودتای بیست و هشت مرداد و بعد از سی تیر، آقای حائری زاده به منزل آقای کریم آبادی آمد. در همان زمان بود که کوشش می کردند یک نیروی مردمی برای رویارویی با دکتر مصدق تجهیز کنند. کوشش استعمار این بود که از طریق مردم و پارلمان حرکت دکتر مصدق را متوقف و او را از کار برکنار کند و نه از طریق کودتا و براندازی که در تاریخ باقی بماند و مردم با آن مخالفت کنند. در حال حاضر هم که حدود پنجاه سال از آن دوران گذشته است، اشخاصی که سن و سال و اطلاعاتشان در حد کافی نیست، کودتای بیست و هشت مرداد را قیام می نامند و می خواهند به آن شکل مردمی بدهند، در حالی که امریکا و انگلیس آن را کودتا می نامند، عده ای به دلیل خودسری و خودخواهی متوسل به این لغات می شوند.

■ روزی که دکتر فاطمی را اعدام کردند (۱۹ آبان ۱۳۳۳) شما چه احساسی داشتید؟

کاشب نوزدهم آبان با زنده یاد داریوش فروهر در منزل آقای زنجانی بودیم. آقای زنجانی از طریق آقای بهبهانی پیغام داده بودند که سردار فاخر نزد آقای بروجردی برود. قرار بود خبرش را آن روز بیاورند. آخر شب بود و ما نشسته بودیم که سردار فاخر به منزل آقای زنجانی آمد و گفت که متأسفانه آقای بروجردی فرموده اند: "دکتر فاطمی پنجه هر پنجه انگلستان انداخته و امکان این که کاری برایش بکنیم به هیچ وجه نیست و نمی دانم چه کنم. ولی هر چه هست خیلی ها به من گفته اند و ایشان سید بزرگواری است." البته ما باز ناامید نبودیم و گفتیم شاید بتوان کاری کرد. ولی آقای زنجانی ناامید شده بود. صبح خیلی زود آقای زنجانی تلفن کرد و به ما گفت که بیایید. ما با مرحوم فروهر و جهانگیر عظیمیا - از دوستان آقای فروهر - رفتیم. به هیچ وجه اخم آقای زنجانی باز نمی شد. ایشان به منزل خواهر دکتر فاطمی تلفن کرد، اما آنها خانه نبودند. به محض این که مشاهده کرد که اینها خانه نیستند، متوجه شد که مسئله خاصی پیش آمده است. ایشان به ما گفت شما اینجا باشید تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است. ما با آقای عباس سمیعی نشسته بودیم و یک ساعت بعد تلفن زنگ زد و خبر اعدام دکتر فاطمی را به ما دادند و آقای زنجانی بسیار ناراحت بود. ما می خواستیم برویم و جنازه اش را بگیریم، اما گفتند که هر گونه حرکت تندی موجب می شود که کنترل اوضاع از دست ما خارج شود. فقط خواهر دکتر فاطمی تلفن کرد. آقای زنجانی گفت: "اگر امکان داشت، ایشان را به کنار آرامگاه شهدای سی تیر ببرید تا به دکتر مصدق نزدیک باشد." در زمان دفن ایشان نیز فقط به خواهرش و یکی - دونفر از نزدیکانش اجازه حضور دادند. مرحوم زنجانی به هر کس می رسید می گفت که این سید بزرگواری است و در تلفن های مکرر تأکید می کرد که نماز لیلۀ الدفن یادتان نرود و حتماً برایش بخوانید و می گفت که من یقین دارم، ایشان از شهدایی است که در راه فکر، هدف و خواسته اش شهید شده و بسیار ارزشمند است، بعد از آن ایشان مرا به خانۀ دکتر فاطمی فرستاد. البته در خانۀ دکتر فاطمی بسته بود و کسی در آنجا نبود. مرحوم زنجانی به تیمسار سطوتی - پدر خانم دکتر فاطمی - تلفن کرد و به او گفت که ما در اختیار شما هستیم. بعد از آن تاریخ آقای زنجانی با خانم دکتر فاطمی و پدر خانم ایشان در ارتباط بود و از همین طریق به پسر دکتر فاطمی کمک می کرد.

■ مراسم دفن دکتر فاطمی را خود خانواده ایشان انجام دادند؟

□ بله، مراسم دفن را خانواده اش انجام دادند. ولی بعد از آن، نهضت مقاومت ملی رسماً به صحنه آمد و در مورد شهادت ایشان اعلامیه ای صادر کرد و از مردم خواست که در تجلیل از او و ادامه راه او کوشش کنند و مراسم شب هفت ایشان را هم نهضت مقاومت ملی اعلام کرد.

